

متن پرسش

سلام علیکم استاد: سخنانی که شما در مورد دکتر عباسی و دکتر داوری ذکر فرمودید به نظر حقیر فوق العاده مهم است و به هیچ وجه نباید راهبرد سکوت را در مورد امثال عباسی و دکتر داوری در پیش گرفت؛ چرا که در دهه پنجم انقلاب، باید طبقه ای از متفکرین جبهه انقلاب شکل بگیرد تا بتواند رسالت های جهانی انقلاب را در روزگار بعد از مدافعان حرم و روزگار پساحجی، پسا سلیمانی و پسا فاطمیون تشریح کند و برای شکل گیری باید سوالات بسیاری پاسخ داده شود. به نظر حقیر مهمترین سوال برای متفکران گام دوم انقلاب این است که با متفکران شش دهه گذشته و گام انقلاب و گام اول چه باید کرد؟ البته بنده پاسخی ندارم و فقط طرح پرسش کردم و همیشه این سوال برای بنده مطرح بود که چگونه شهید مطهری از ستایش شریعتی به بیانیه «اسلام سرایی» نسبت به ایشان رسید. موضع شما هم که تایید صد درصدی دکتر شریعتی است و ... البته ما چگونگی استناد سخن خودتان به رهبری را متوجه نشدیم. به نظر حقیر آنچه شما نگران آن هستید رویکرد تکفیر نسبت به متفکرین گام های قبلی است و این سوال باز مطرح می شود که باید با اشتباهات بنیادین (حداقل از دید ما) برخی متفکرین چه باید کرد؟ بحث عصمت و عدم عصمت نیست که بفرمایید بله دکتر عباسی و دکتر داوری در زمینه فلان اشتباه کرده و بشر ممکن الخطا است. اشتباه بنیادین یعنی حمله به آیت الله مجلسی و یا نفی حوزه و یا نفی علوم انسانی اسلامی. به نظرم رویکرد شما و دکتر صافیان حداقل ناقص است و به اسم عدم تکفیر، خود به تکفیر خواهد انجامید. مشاهده بفرمایید دقیقا همین موضع جنابعالی نسبت به دکتر عباسی را آیت الله مکارم نسبت به آقای رحیم پور روا داشتند و این سوال در بین جریان انقلابی مطرح بود که بر فرض اشتباه آقای رحیم پور این نحوه جبهه گیری صحیح است؟ همین رویکرد را شهید مطهری و آیت الله مصباح نسبت به دکتر شریعتی داشتند و نکته تعجب برانگیز آن بوده که شهید مطهری به همراه دکتر بازرگان قصد داشتند بیانیه اسلام سرایی را علیه شریعتی صادر کنند. آیا نباید بیرون از رویکرد غریزی واقعا فهم عالمانه و حقیقی از روش مواجهه با متفکرین و منتقدین ارائه دهیم و در دهه پنجم و ششم از تمامی ظرفیت های داوری و عباسی در عین حال استفاده کنیم؟ مضافا بر اینکه نوع رویکرد امثال دکتر صافیان و دکتر داوری به ولایت فقیه یک تفکر خطرناک و قتلگاه انقلاب محسوب می شود و تمامی مشکلات از همین تفکر است. سوال آن است اینکه اقتصاددانی بگویند من خودم اقتصاددان هستم و اقتصاد مقاومتی را قبول ندارم و اجرا هم نکنند، دیپلمات های نظریه پرداز هم نظریه مقاومت را قبول نداشته باشد و ملت را به برجام و اینستکس حواله دهد و رییس فرهنگستان علوم هم نظریه علوم دینی را قبول ندارد و اجرا نکند ولی

فقیه دقیقاً چقدر است یا زردآلو؟ شما پاسخ ندادید فرق روحانی، سیف، ظریف و داوری در چیست؟ بحث بر سر آزاد اندیشی نیست، بحث آن است که چرا فردی که رییس فرهنگستان است و مسئول اجرایی است، می تواند حقوق از بیت المال را بگیرد و با کنایه پاسخ دهد که مگر آمیوه است که علوم انسانی تولید کنیم؟ آیا نباید از دست چنین افرادی خون گریه کرد؟ سلما دکتر داوری خیلی می فهمند و معتقدند جامعه بر علوم انسانی مقدم است و این نظر صحیح است و ما طی پنجاه سال گذشته هیچ جامعه ی کوچکی حتی در زمان دفاع مقدس نداشتیم که روح دینی داشته باشد و راهپیمایی اربعین و ۲۲ بهمن همه کشک است و هیچ ربطی هم به روح دینی ندارد. آیا نمی شود یک سوال مطرح کرد که در فرهنگستان درباره ی ایجاد چنین جامعه ای چه کردند؟ این که دیگر تکفیر نیست؟ چرا این سوال ما را از حضرت استاد داوری سانسور و پامال می کنید؟ با عرض معذرت خدمت استاد، فکر می کنم شما به دلیل عمق تفکر با روحیه ژورنالیستی آشنا نیستید که لزوماً در مواجهه با رقیب حزبی نیست، این روحیه گاه در ادبیات آقای عباسی و آقای رحیم پور قابل مشاهده است؛ وقتی آقای رحیم پور می گوید: «یک حرف جدید در حوزه زده نشده است!» روحیه ژورنالیستی هنگامی برانگیخته می شود که شخص مقابل شما نسبت به همه سخنان کرخت و بی حس باشد، هرچه می گویی تغییر نمی کند و مجبور می شوی ژورنالیستی عمل کنی؛ همچنان که علت استفاده برخی عرفا و بزرگان از الفاظ می و مستی را این امر دانسته اند. به شخصه معتقدم افراد متفکر با رویکرد ژورنالیستی مثل عباسی و رحیم پور خود را قربانی جریان سازی و گفتمان سازی می کنند و باید تهمت افراطی گری و داعشی گری را به خود بپذیرند، ضمن آنکه محتوای سخنان عباسی و رحیم پور را تایید نمی پسندم. سخنان امثال دکتر صافیان به نظرم کاملاً متفاوت با مبانی شما در رجوع به حضرت امام است و چقدر زشت است کسی علاقه مند به حضور تاریخی انقلاب باشد و هنوز بپرسد ما چگونه باید به ولی فقیه رجوع کنیم که تفکر باشد و نه تقلید؟ این دست تفکرات سمی بدتر از یک جمله ی ژورنالیستی یک متفکر است و باید برای آینده انقلاب نگران زهر این تفکرات بود. ببخشید وقت شما را گرفتم و شاید عجله کرده ام و هنوز زمانه ی فهم مطهری و شریعتی همراه با هم، مکارم و رحیم پور در کنار یکدیگر و عباسی و داوری در کنار هم نرسیده است و باید به سنت های زمانه خوشبین بود. تشکر و سپاس

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عرض بنده در همان سؤال اول آن بود که انتقادکردن از امثال دکتر داوری باید محفوظ باشد. ولی نقد و انتقاد غیر از تکفیر است. حرکات و سخنان آقای عباسی اولاً فاخر و در شأن کسی نبود که جوانان ما باید به سوی او نظر داشته باشند. ثانیاً شخصی مقابل آقای عباسی است و آقای عباسی می خواهد او را نقد کند که فیلسوف فرهنگ است و نه یک شخصیت ژورنالیستی. از این مهم تر بنده معتقدم جریان مذهبی و حوزوی ما نیاز دارند دکتر داوری را ببینند و با او ببندیشند، نه آن که مقلد او باشند. سخنان آقای عباسی موجب تنفر به چنین دانشمندانی می شود و از این جهت

سخت باید نگران بود، زیرا با غفلت از امثال دکتر داوری «تفکر» می‌میرد. در حالی که وقتی «تفکر» زنده باشد اولین انتقاد یعنی انتقاد متفکرانه به امثال آقای داوری معنا پیدا می‌کند و این دیگر، تکفیر نیست، گفتگویی است متفکرانه، که جامعه‌ی ما امروز در این تاریخ سخت به آن نیاز دارد و تفکر مبنایی بین انتقاد و تکفیر است. ای کاش امثال آقای عباسی به مخاطبان خود کمک می‌کردند تا قدرت تفکر به آن‌ها عطا شود. بنده بر اساس همین دغدغه بود که بحث «ما و آینده» را در آن مصاحبه به میان آوردم و رفقا به صورت جزوه تنظیم نمودند و بر روی سایت قرار دادند. فکر نمی‌کنید عده‌ای از نخبگان کشور که احتیاط می‌کنند به جریان اصول‌گرایی نزدیک شوند و ما آن‌ها را متهم به دوری از ولایت فقیه می‌دانیم، نگران این امر هستند که با قدرت‌گرفتن هرچه بیشتر جریان اصول‌گرایی، با قدرت‌گرفتن هرچه بیشتر امثال آقای عباسی روبه‌رو می‌شوند؟ بنده عده‌ای را می‌شناسم که ابداً با جناب آقای رئیسی مسئله نداشتند، ولی نگران تبعات حضور افرادی بودند که تفکر قبیله‌ای آن‌ها بر سعه‌ای که انقلاب اسلامی سخت بدان نیازمند است؛ حاکم شود. موفق باشید